

پانصد و بیست سال  
از تولد «وحشی بافقی» گذشت

# با آن «وحشی» شوریده کویر...

ژاله محمدعلی



به یادگار گذاشت. اما ممدوح واقعی او، «میرمیران»<sup>(۱)</sup> حاکم یزد بود.

گویند: «وحشی بافقی» در یزد به دختری دل باخت که پس از کوچ به کاشان، تاب ماندن را از او ربود و به سرعت راهی یزد شد و تا دم مرگ همان جا ماند. البته این‌ها، قول نویسندگان تذکره‌هاست که چندان قابل اعتنا نیست. حتی اگر روایت زندگی وحشیان، کاملاً معلوم باشد، چندان قابل توجه نیست و تنها چیزی که از وحشیان قابل مطالعه و بررسی است، تاریخ روح آنهاست؛ سرگذشت قلب‌های جوشان و خروشان آرزومندی که در سینه ساده، آتش ابدی خود را از آه‌های پی‌درپی مدد می‌فرستند.

**ب: همروزگاران وحشی:**

همروزگاران وحشی بافقی را می‌توان به سه گروه، پادشاهان، ادیبان و شاعران تقسیم کرد:

**الف: زندگینامه:**

مولانا شمس‌الدین محمد وحشی بافقی، از شعرای نیمه دوم قرن دهم هجری است. او در سال ۹۳۹ (ه.ق.)، یا به قولی ۹۲۹ (ه.ق.)<sup>(۱)</sup> بدینا آمد. زادگاه او، روستای «بافق»<sup>(۲)</sup> (از توابع یزد) است و هنوز خانه‌ای که شمس‌الدین در آن به دنیا آمده، در «بافق» موجود است. برادر ارشد وی، «مرادی بافقی» در تربیت و آشنایی او با محفل‌های ادبی، نقش مهمی داشته. به غیر از او، وحشی نزد «شرف‌الدین علی بافقی» هم به کسب دانش پرداخته است.<sup>(۳)</sup> وحشی پس از آموختن مقدمات ادب، از بافق به یزد و از آنجا به کاشان رفت و چندی در آن شهر، سرگرم مکتب‌داری بود و پس از چندی به یزد بازگشت و تا پایان عمر همان جا به سر برد. وحشی دوران کمال شاعریش را در یزد گذراند و برای کسب معاش، به ستایش بزرگان یزد و کرمان پرداخت. حتی چکامه‌ای نیز به امید «صله» درستایش «شاه طهماسب» از خود

□ دربارهٔ چگونگی برگزیدن تخلص «وحشی» آورده‌اند:  
«وحشی بافقی» در کاشان اقامت داشت. بیت زیر از او، به «محمد سلطان» (حاکم شهر کاشان) رسید:

اگرچه هیچ ندارم، سر کلی دارم  
چو شب شود به سرخوش مشعلی دارم  
حاکم شهر که به دیدار این شاعر خوش ذوق  
مشاقق شده بود، تا چشمش به ظاهر زولینده مولانا افتاد، با تعجب پرسید: «این وحشی شعر تواند گفت؟» و حضار يك صدا جواب دادند: «بله این شعر از این وحشی است.» و بدین ترتیب تخلص «مولانا شمس‌الدین محمد بافقی»، «وحشی» شد.

\* شاه طهماسب صفوی: (۹۳۰ - ۹۸۴ ه.ق)

\* شاه اسمعیل دوم: (۹۸۴ - ۹۸۵ ه.ق)

\* سلطان محمد خدابنده (ایلخان مغول): (۹۸۵ -

۹۹۶ ه.ق)

۲- ادیبان:

\* ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی: (صاحب «تذکره میخانه»)

\* امین احمد رازی: (صاحب «هفت اقلیم»)

\* تقی الدین اوحدی بلیانی<sup>(۵)</sup>: (صاحب «عرفات العاشقین»)

۳- شعرا:

\* محتشم کاشانی

\* ملا فحیمی کاشی.

\* غضنفر کلجاری: (از مردم کاشان)

و شعرای دیگری چون «پاری» و «تابعی» و... که وحشی تقریباً همه آنها را از بارگاه میرمیران به سبب خصومت و حسد می‌راند و هجوم می‌کند و این مسأله چندان مفایرتی با روحیات او ندارد؛ زیرا که او (وحشی) عاشق پیشه است و حساس‌ترین رشته عشق، حسد است.

اما سرآمد شاعران این دوره، «بابا فغانی شیرازی» است و سبک معروف این دوره، موسوم به «هندی»<sup>(۶)</sup> که بابا فغانی تمام خصوصیات آن را در شعرهای خود به طور کامل، منعکس کرده ولی شاعرانی پس از او (به تقلید از او)، هر کدام سبک او را تا آنجا پیش بردند که شیوه آنها از سبک «فغانی» ممتاز و متباین شد. «والله داغستانی»، دنباله سبک فغانی را به دوران شاعری «صائب تبریزی» (۱۰۸۱ ه.ق) پیوند داد؛ یعنی متجاوز از صد و پنجاه سال از تاریخ شعر فارسی را، زیر سیطره سبک فغانی آورد.<sup>(۷)</sup>

اما شاعرانی چون: وحشی بافقی - نظیری نیشابوری - عرفی شیرازی - محتشم کاشانی و... شیوه بیان بابا فغانی را تقلید کردند و عده‌ای دیگر در این نوع شعر، مبالغه را پیش گرفته و در پی ایجاد معانی و مضامین یاریک (که اکثراً دور از ذهن بود)، رفتند و در نتیجه از آن سبک منحرف شده و شیوه «نازک خیالی» را اختیار کردند. شاعرانی چون: طالب آملی - جلال اسیر - صائب تبریزی - کلیم کاشانی و... و چون بی‌اعتدالی این طرز و افراط در آن، نتایج نامطلوبی پدید آورد، اقلیم سخن به قبضه اقتدار شاعری چون «عبدالقادر بیدل» افتاد و بدین گونه به سلسله بزرگ و معظم شاعران خاتمه یافت.

اما شاعرانی که بعد از «بابا فغانی» طرز بیان او را تقلید کردند (پیروان مکتب وقوع)، غزل را از صورت خشک قرن نهم بیرون آوردند و حیاتی تازه به آن بخشیدند و در نیمه دوم همان قرن، آن را به اوج کمال خود رساندند و تاریخ اول قرن یازدهم، آن را ادامه دادند (درست قبل از ظهور صائب تبریزی)

این مکتب تازه که پلی، یا به عبارت روشنتر، برزخی بود میان شعر دوره تیموری و سبک معروف به «هندی»، مکتب «وقوع» نام داشت و غرض از آن، بیان کردن حالات عشق و عاشقی از روی واقع بود و به نظم آوردن آنچه میان عاشق و معشوق به وقوع می‌پیوندد؛ یعنی شعر ساده بی‌پیرایه خالی از صنایع لفظی و اغراقهای شاعرانه<sup>(۸)</sup>

.... همچون گل چند به روی همه خندان باشی

همره غیر به گلگشت گلستان باشی

هر زمان با دگری دست به گریبان باشی

زان بیندیش که از کرده پشیمان باشی

جمع ما جمع نباشد، تو پریشان باشی

یاد حیرانی، آری و حیران باشی

ما نباشیم، که باشد که جفا تو کشد

به جفا سازد و صد جور برای تو کشد

سبک هندی درست صد سال بعد از این تاریخ،

ظهور و بروز یافت و جانشین مکتب وقوع شد. به

عبارت بهتر، سبک هندی از نردبان مکتب وقوع بالا

رفته و تجلی یافت.

باید گفت واقعه‌گویی که بعدها به عنوان یکی از ویژگی‌های سبک هندی تلقی شد، نوعی رئالیسم خام و ابتدایی بود که شامل وصف حال و عواطف واقعی شد. بعضی معتقدند سده‌ی مروج این گونه غزل است و در اشعارش طرز وقوع نیز دیده شده. اما بنا به گفته بیشتر تذکره‌نویسان، «امیر خسرو دهلوی» (معاصر سده‌ی بانی وقوع بود و اساس آن بلند ساخت<sup>(۹)</sup>). اما در عهد صفوی، «شهید قمی» در این طرز بر همه تقدم دارد و میرزا شرف جهان قزوینی (که از شعرای دربار شاه طهماسب بود) نشان‌دارترین پیرو مکتب وقوع است<sup>(۱۰)</sup> و دیوانی مشتمل بر هزار بیت به همین سبک دارد. بعد از میرزا شرف جهان، مکتب وقوع به طرز چشمگیری شیوع یافت (و چه بسا پیش از مکتب بابا فغانی) به طوری که در سراسر نیمه دوم قرن دهم هجری، شیوه وقوع در غزل، مکتب رایج روز شمرده شد و تا آنجا که بعضی از شعرا، تخلص خود را «وقوعی» نهادند. مانند: وقوعی یزدی - وقوعی نیشابوری و شاعری چون «لسانی شیرازی» با همه قدرت و توانایی، در مرحله ابتدایی این مکتب قرار دارد. از دیگر شعرائی که به این سبک شعر گفته‌اند: علی قلی میلی - ولی دشت بیاضی - وحشی بافقی و علی نقی کمره‌ای هستند. حتی شاهرادگانی شاعر هم بودند که به مکتب وقوع شعر سرورند که از این گروهند: سلطان ابراهیم میرزا - بدیع الزمان میرزا و علمای چون: میرزا قوام‌الدین جعفر آصف‌خان قزوینی - امیر تقی‌الدین محمد شاه‌میر خراسکانی و امیر معین‌الدین اشرف شیرازی (عالم متعصب شاقمی).

اما «وحشی بافقی» که عاشق پیشه‌تر از دیگران بود، ضمن تتبع از شیوه بابا فغانی، به شوخی کلام او افزود (چنانچه بعضی از سخنان او سست و کم‌مایه و بعضی نمکین افتاد). او مکتب وقوع را از حد اعتدال بیرون برد و طرز جدیدی در سخن آورد به نام «واسوخ» یا «واسوخت» که تقریباً با نام خود او نیز همراه است. در ادبیات فارسی، «واسوخت» نوعی از وقوع‌گویی و شاخه‌ای از آن است و به شعری اطلاق شده که در نمایه آن، اعراض از معشوق باشد و به زبان ساده‌تر، «واسوخت» عکس‌العمل قهر و عتابی است که عاشق در برابر بی‌وفایی معشوق نشان دهد. بهترین نمونه «واسوخت» در شعرهای «وحشی بافقی» دیده شده. از غزل‌های اوست:

ما چون ز دری پای کشیدیم، کشیدیم

امید ز هر کس که بریدیم، بریدیم

دل نیست کبوتر که جو برخاست نشیند

از گوشه بامی که پریدیم، پریدیم

رم دادن صید خود از آغاز غلط بود

حالا که رماندی و رمیدیم، رمیدیم

به این ترتیب با پیدایش گونه «واسوخت» وحشی

باقفی، چون ستاره‌ای در پهنه ادبیات ایران درخشید.

او با دلی آرزومند، ساده‌گویی و بی‌پیرایگی و

روان‌سازی را در زبان شعر فارسی بنیاد گذاشت و در

این راه پیروز و کامیاب شد. او درباره خود می‌گوید:

من که مشهور قاف تا قافم

می‌رسد لاف و می‌رسد لافم

از در روم تا به هند وختای

یادگاری بود ز من همه جای

نکته دانان اگر نسو، از کهنند

همگی پیروان طرز من‌اند

هر کجا فارسی زبانی هست

ز منش چند داستانی هست

قدر و اهمیت شعرهای وحشی، به ویژه آنگاه

آشکار می‌شود که مطالعه‌ی مقایسه‌ای درباره

شاعران قرن دهم هجری صورت گیرد و خیال‌بندی و

تکلف و تصنع معاصران و بی‌روفتی ادبیات در عهد

شاه طهماسب صفوی، با غزلی از دیوان، یاد استانی از

مثنوی‌های «مولانا وحشی بافقی» مقایسه شود. استاد

صورتگر درباره وحشی بافقی می‌گوید: «حال و سوز و

گذاز شعرهای وحشی و زبندگی و فریابی گفته‌های

آتشین او در ادبیات فارسی بی‌مانند است.»<sup>(۱۱)</sup> البته

این شیوه تنها به «وحشی بافقی» منحصر نبود و قبل و

بعد از او نیز، باباطاهر و تا اندازه‌ای فرخی سیستانی و

حافظ و بابا فغانی شیرازی و عاشق اصفهانی و

دیگران، دست به تار و روح زده‌اند، ولی وحشی در این

سادگی و تعدد بی‌آرایی، مقامی خاص دارد. خود

در این باب گفته:

طرح نویی در سخن انداختم

طرح سخن نوع دگر ساختم

غزل‌های وحشی بافقی، که در صف اول شعرهای

غنائی قرار دارد، از حیث اشتمال بر عواطف رقیق و

دلپذیر و افکار تازه و احساسات تند و صریح و واکنش

شدید شاعر در برابر تأثرات باطنی، قابل توجه و

شایسته کمال اعتناست. زیرا که به اخگرهایی سوزان

شبهت یافته است.

مسدس ترکیب‌ها و مربع ترکیب‌های او، بهترین

نمونه‌های مکتب وقوع در شعر فارسی است. زیرا او

هرچه را مطلوب دیده، به نظم درآورده. به همین خاطر

نهایت قدرت شاعر در بیان دل‌باختگی و حالات

دلدادگی خود و نیز شرح ماجرای که میان او و معشوق

در جریان بوده، به کار رفته است. خلاصه آنکه هرچه

گفته، زخمه‌ای بر دل زده است.

در شعر «مولانا وحشی بافقی»، حتی الامکان، از

واژه‌های دشوار و ترکیب‌های ناهنجار و ناهموار

عربی، استفاده نشده و واژه‌ها و ترکیب‌های متداول

زمان (چنان که رسم اغلب شاعران عهد بود) در شعر

او وجود دارد.

در بیان او، از صناعات مختلف بدیعی استفاده

نشده، مگر در آنجا که مقتضای کلام ایجاب می‌کند، از

تضمین استفاده کرده است. زبان او در کل، صاف و

صریح و به قول قدما، سهل و متمتع است. با این وجود

تقلید از او، مرتبه شعر را فرود آورد، زیرا به سبب ابتذال، اصل فن شاعری تماماً از حلیه اعتبار افتاد. او شعر را در راه خودنمایی و دانش فروشی و تعلیم سخنان به اصطلاح علمی و دانشی به کار نبرده و از آن سودجویی نکرده است. تنها در میان بعضی مثنویهایش، پای برخی از احادیث و خبرها را به میان کشیده، ولی آنها را به زبان شیرین فارسی برگردانده است:

در علم نبی، غیر از علی کیست؟  
ز هستی مدعا غیر از علی چیست؟

خلاصه آن که با منسوخ شدن مکتب وقوع، «واسوخت گویی» از میان نرفت و تا این اواخر در هندوستان، بازار آن رایج بود و هم اکنون در شعر «ریخته»<sup>(۱۳)</sup>، «واسوخت گویی»<sup>(۱۴)</sup> عنوانی دارد.

بعضی‌ها به «وحشی»، «نظامی از بافتاده»<sup>(۱۵)</sup> لقب داده‌اند و برخی دیگر او را «ادیب دبستان عاشقی»<sup>(۱۶)</sup> خوانده‌اند؛ او همواره به پیشه عشق و عاشقی پرداخت و به این خاطر سخن او چاشنی درد دارد و حالت وجد در شنونده پدید می‌آورد. او نیز چون دیگر غزلسرایان فارسی، به غم زنده است. اگر روزی غم نداشته باشد، با یادآوری غمهای گذشته، خود را شاد احساس می‌کند. شاید بی ارتباط نباشد که بگوییم در شعر او نیز، چون دیگر شاعران بعد از قرن پنجم، رنگی از ملامتی دیده می‌شود. البته گونه‌ای خفیف و سطحی و نه از نوع ابهام برانگیز و سخنان خلاف شرح گونه ملامتیان بی احتیاط. بلکه تنها در حد ملامت خود در مقابل معشوق، که این امری عادی است برای هر عاشق.

این ملامتیان به شدت معتقدند اگر روزی به وصل معشوق برسند، یا آن را باور نمی‌کنند، یا آن را برخلاف طبیعت و استعداد خود یافته و آن را به حال خود مضر می‌بینند.<sup>(۱۷)</sup>

پروانه‌ام و عادت من سوختن خویش  
تا پاک نسوزم، دلم آسوده نگردد  
محبوب‌های «وحشی» نیز چون دیگر شاعران ایرانی (آن روزگار) اکثراً شاهدان بازاری (نوخطان ماه طلعت) بوده که هر کسی می‌توانست به آنها دست پیدا کند.<sup>(۱۸)</sup>

اما اکنون در بیان عشق، نکته‌ای شایسته ذکر است؛ اینکه به رغم تمامی پستی‌ها و حقارتها، وحشی به «همت» برای دستیابی به معشوق معتقد است و بنیان این اعتقاد در مثنوی خلدبرین ریخته شده است؛ که شرح حال شیفتگی جوانی درویش نسبت به دختر حاکم شهر است که با همت و اراده قوی درویش، بالاخره به وصال دست می‌یابد.

نکته دیگر درباره عشق وحشی، عشق افلاطونی است به دختری به نام «آرزو» که در او عشقی یکطرفه پدید آورده؛ عشقی چون عشق فرهاد، که او را وادار به کندن دل کوه و خلق یک اثر هنری ارزنده کرد. اینجاست که وحشی، شیرین را به سنگدلی متهم می‌کند و دل شیرین را از سخت‌ترین سنگها می‌تراشد؛ و تمامی این موارد، از عیوب غزل فارسی به شمار می‌رود.<sup>(۱۹)</sup>

یکی بحر است عشق بی‌کرانه  
درو آتش زبانه در زبانه

اگر سرغابی، اینجا مزن پر  
در این آتش سمندر شو سمندر  
یکی خیل است عشق عاقبت سوز  
هجومش در ترقی روز در روز  
فراخ بال اگر دانی غنیمت  
از این لشکر هزیمت کن هزیمت  
زمانا عشق بس راه درازست  
به هر گامی، نشیبی و فرازی است.  
نشیب چیست؟ خاک راه گشتن  
فراز او کدام، از خود گذشتن  
نشان آنکه عشقش کارفرماست  
نبات سعی در قطع تمناست  
[بخشی از شیرین و فرهاد]

### ج: آثار:

دیوان وحشی بافقی به کوشش حسین نخعی، در سال ۱۳۳۸ (ه.ش)، به وسیله انتشارات امیرکبیر منتشر شد. این دیوان بالغ بر ۹۱۱۱ بیت دارد و شامل کلیه آثاری است که تاکنون از وحشی باقی مانده است.

(۱) مثنویها: این مثنویها بزرگترین بخش دیوان را تشکیل می‌دهند و عبارتند از:

• شیرین و فرهاد:  
مهمترین اثر اوست. اما متأسفانه با مرگ شاعر، این مثنوی ناتمام ماند. این مثنوی که شامل ۱۰۷۰ بیت است و به استقبال از خسرو و شیرین نظامی و در همان بحر سروده شده است<sup>(۲۰)</sup>، زبانی ساده و گرمی و دلپذیری ویس و رامین<sup>(۲۱)</sup> را دارد. زیرا هر دو این آثار، از چشمه عواطف طبیعی عاشقان و صدق و صفای آنان آب خورده‌اند و بیانی بی‌پیرایه دارند. این مثنوی در شناساندن شخصیت وحشی به قدری اهمیت دارد که مولانا وحشی بافقی را به خاطر سرودن آن، «وحشی فرهاد خوی» لقب داده‌اند.

• ناظر و منظور:  
این مثنوی نیز به استقبال از خسرو و شیرین سروده شده و در همان بحر و شامل ۱۵۶۹ بیت است. که از آثار دوره میانسالی وحشی به شمار می‌رود. وحشی در آغاز این مثنوی به تنگدستی و بی‌سروسامانی خود اشاره کرده و در پایان با ماده تاریخی، سال اتمام مثنوی (۹۶۶ هـ.ق) را مشخص کرده است. ناظر و منظور حکایت عاشق و معشوقی است که از سختگیری اولیای خود به غیرت افتاده‌اند و در مصر به یکدیگر رسیده‌اند.

• خلدبرین:  
به تقلید از مخزن الاسرار نظامی و در همان بحر<sup>(۲۲)</sup> سروده شده است و شامل ۵۹۲ بیت و ۶ روضه است و هر روضه تمثیلی اخلاقی و شیرین دارد و عواقب حسد، کبر، کینه و غرور و... را با حکایاتی به تصویر کشیده. در این مثنوی افکار خوب و تمییرات تازه دیده می‌شود. در ابتدای این مثنوی، شاعر از پدید آوردن مخزن الاسرار به نیکی یاد می‌کند.

• مثنویهای پراکنده:  
شامل گله‌نامه - ستایشنامه - دشنامنامه - تاریخ بنای گرمابه و کاخ - نامه‌ای به دلدار سفر کرده و غیره است که تعداد آیات آن به ۵۹۵ رسیده و اهمیت منظومه‌های پیشین را ندارد.

(۲) غزلهای: بخش اعظم بعد از مثنویها را تشکیل می‌دهد و مشتمل بر ۲۹۷ غزل و ۲۳۶۶ بیت است. (۳) قصاید: ۴۱ قصیده از وحشی به جا مانده است. با ۱۸۳۶ بیت که مضامین آنها بیشتر مدح میرمیران و بعضی پیشوایان دینی است. (۴) قطعه‌ها: ۲۴ قطعه او در ۲۳۵ بیت، در موضوعهای گوناگونی چون: ستایش - دشنام - چیستان - ماده تاریخ و سوگواری سروده شده است. (۵) ترکیب بندها: مربع ترکیب‌ها و مسدس ترکیب‌های او، با درونمایه‌هایی چون ستایش - سوگ و سرودهای عشق و دلباختگی که در ادب غنایی فارسی بسیار ارزشمند است و از نظمهای دلپذیر عهد صفوی به شمار رفته و در دل انگیزی و زیبایی به درجه‌ای است که کمتر فارسی‌زبان است که همه یا بخشی از آن را در خاطر نداشته باشد.

اگرچه وحشی در ساختن این نوع ترکیب‌ها مبتکر نیست ولی چنان دست بالای دست سازندگان اشعار غنایی گذاشته، که با وجود استقبال و جوابگویی که شعرا در برابر شعر او کرده‌اند، در نهایت میدان برای استاد بافق باز مانده. حداعلائی ترکیب بندهای وحشی، ترکیب بندی است با مطلع:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید  
داستان غم پنهانی من گوش کنید  
شرح این ناله جانسوز نگفتن تا کی  
سوختم، سوختم، این سوز نرفت تا کی...  
(۶) ترجیع بند: وحشی بافقی، یک ترجیع بند دارد با ۱۶ بند و ۱۲۶ بیت.

(۷) رباعی: ۶۶ رباعی از وحشی به جا مانده است. جایگاه وحشی بافقی در تاریخ ادبیات ایران: اما در خصوص جایگاه «وحشی بافقی» در بین دیگر شاعران به نام، باید ابتدا گونه‌ای تقسیم بندی از شاعران انجام دهیم: اول گروهی که الفاظ منسجم و عبارت مستحکم دارند (شعرای سبک ترکستانی). گروه دوم، شاعرانی با آثاری دارای معانی عرفانی و خیالات فلسفی (بزرگان سده‌های میانه، مانند عطار و مولوی و جامی) اما در بین آنها، گروه دیگری هم هستند که نه لفظ بسیار خوب فصیح دارند و نه معنی خیلی عمیق و مفید. طبع آنها دستخوش توفان احساس است. هرچه گویند، فریاد است. شعر نمی‌گویند، بلکه ناله سر می‌دهند ولی به طرز منظوم، و روحشان صغیر می‌کشد و قصد آنها ترسیم احوال و کیفیات روحی خویش است برای دیگران.

آیا این اشخاص را باید شاعر خواند؟ و اگر جواب مثبت است، در ردیف بزرگان کشور شعر، چه مرتبه‌ای باید به آنها ارزانی داشت؟ لازم به ذکر است که این گروه اخیر، به سه دسته تقسیم شده‌اند: (۱) طرفداران صورت (۲) طرفداران معنی (۳) آنان که دردی کشیده‌اند و حکایت دردمندان برایشان لذت دارد. این جماعت اخیر بر این باورند که شعر باید حکایت احساسات و انکاس عواطف باشد. انگیزه شاعران دسته اخیر، همانند انگیزه خواندن بلبل بر شاخه درخت (بیان احوال درون) است. این گروه گفته‌اند: شعر باید ترجمان آن حالت باشد و آنچه جز این است، مصنوعی است و باید نظم نامیده شود. در انسان هم، هر چند پادشاه «عقل» و آموزگار «تربیت»، قرن‌ها سعی داشته‌اند طبع حیوانی را بکشند

و تفکر و تعقل را جانشین حرکات بی اختیار انسان کنند. ولی خوشبختانه تیغ فرمانروایی عقل و چوب آموزگار تربیت، هنوز به اعماق چین و شکن وجدان بشر فرو نرفته است و به رغم هر پیشگیری و تهدیدی، گاهگاه انسان خود را فراموش کرده و کارهایی انجام داده و حرفهایی زده که نتیجه احکام جنون جان او است و بس و قشر مصنوعی تربیت و پوشش نازک عقل و اختیار را دریده و به بیرون می ریزد. وحشی جزء همین گروه است.

منادی می کند عشق از چپ و راست که هر حد کمال اینجاست، اینجاست کمال اینجاست، دیگر جا چه پویی؟

زهی ناقص ز دیگر جا چه جوئی؟ گویند مرگ «وحشی بافقی» به دست معشوق بی وفا در سال ۹۹۱ (ه.ق) در سن ۵۲ سالگی (و به قولی ۶۲ سالگی) صورت گرفته. مدفن او شهر یزد است. او را در کوی «سربرج» در جوار زیارتگاه شاهزاده فاضل، به خاک سپردند و گویا در همان روزگاری، با بعد از آن، سنگی بر گورش نهادند که غزلی از او با مطلع زیر، روی آن حک شده است.

کردم نامزد به تو بود و نبود خویش گشتم هیچ کاره ملک وجود خویش (۲۳)

گور وحشی در کشاکش زمان محو و سنگ گورش از جایی به جایی دیگر برده شد. تا آن که خان زاده دانشمند بختیاری، «امیر حسین خان» (که در سال ۱۳۲۸ ه.ش، حکمران یزد بود)، آن را از گلخن حمام صدر بیرون کشید و در صحن ساختمان تلگرافخانه آن شهر، بنای یادبودی برای او ساخت و آن سنگ را بر آن نصب کرد. لیکن بعدها آن بنا نیز در اثر احداث خیابان ویران شد و سنگ مزار وحشی را به گوشه خیابان نهادند. در سال ۱۳۵۷، بنا به آخرین تصمیم های «شورای انجمن آثار ملی ایران»، در مجاورت همان محل، بنایی خریدند. تا سنگ مزار تازه ای روی آن نصب شود، اما این تصمیم نیز جامه عمل نپوشید.

وحشی بافقی، در زندگانی اش، روی کام و آسایش را ندید. چه از نظر معاش، چه از نظر ضمیر و خیال. همیشه در تلخی و سختی و تلخکامی به سر برد و عجب نیست اگر بعد از وفات، سنگ قبرش هم به زشت ترین حالتی بیفتد و شاید بقایای جسدش، آتش حمام را مدد داده باشد. شنیده ایم روزگاری سنگ قبر او، در کنار چاهساری بوده و کشتندگان آب، دلو را بر آن می گذاشتند. اگر سرنوشت اخیر آن سنگ (واقع شدن در گلخن حمام صدر) را در نظر بگیریم، سنگ او، از بهشتی به جهنمی افتاده است و وحشی این مکان را از بخت بد خود انتظار داشته و چند مورد در دیوانش به آن اشاره کرده است:

گلخن فروز حیرتم، گردآورم خاشاک غم بی درد پندارد که من گشت گلستان می کنم و یا در بینی دیگر آورده:

ساکن گلخن شدم تا صاف کردم سینه را دادم از خاکستر گلخن، صفا آینه را شاید هم به آن دلیل گورش به گلخنی تبدیل شده که آرزوی شاعر (آتش افروز شدن سینه) برآورده شود و سینه سوزان او در آتش گلخن، سوخته گردد. به هر حال اگر «وحشی بافقی» سنگ مزاری ندارد، جایش در

سینه صاحبان و صاحب نظران و دل سوختگان همیشه باقی است. پس بهتر است بگویم وحشی کلی بود که در کویر روید، گمنام متولد شد ولی با نام بلند از دنیا رفت.

الهی سینه ای ده آتش افروز در آن دل همه سوز هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست دلم پر شعله گردان سینه پردود زبانشم کن به گفتن آتش آلود به راه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می باید، دگر هیچ

پانویس:

۱- رجوع شود به جلد ۵ بخش ۲، تاریخ ادبیات در ایران. از دکتر ذبیح الله صفا. (انتشارات فردوسی. تهران ۱۳۶۸)

۲- روستای «باق» در دل کویر و بر سر راه یزد و کرمان واقع است. این روستا با ۲۵ هزار کیلومتر مساحت، از شمال به کویر طبس، از شرق به کویرهای کرمان، از جنوب به شهر باک و مهریز و از غرب به رباطات متصل می شود. هوای آن گرم و محصول آن، خرما و گندم است و هنرمندان و اندیشمندان بسیاری را، چون وحشی بافقی - شرف الدین علی بافقی - نجاشی بافقی و همتی بافقی و دیگران را در خود پرورده است.

۳- شرف الدین علی بافقی، از شاعران و ادیبان و ستایشگران بارگاه شاه طهماسب و دارنده دیوانی مشتمل بر چهار هزار بیت، - عرفات الماشقین (خطی) و تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا - جلد ۵، بخش ۲، صفحه ۷۶۲.

۴- می گویند که «میرمیران» از نوادگان شاه نعت الله ولی بوده و در زمان وحشی بافقی، از مکتب و مالی برخوردار بوده است و وحشی برای او اراج و اهمیت زیادی قائل می شده، حتی جای او را «شاه» خطاب کرده:

شاه دریا دل غیث الدین محمد، کز کفش کسان برآرد «الاسان» و بحر گوید «زینهار» از دیگر ممدوحان وحشی، می توان از «شاه خلیل الله» (فرزند میرمیران) - ولی سلطان افشار (فرمانروای کرمان) - بکنش بیک افشار - میرزا عبدالله خان اعتمادالدوله (صدر اعظم ایران که بعدها وزیر حمزه میرزا شد) - رجوع شود به مجامع مفیدی، ج ۳ (تهران - ۱۳۳۰) صفحه ۵۴. تاریخ ادبیات در ایران: (ذبیح الله صفا) جلد ۴ (۱۳۲۸ تا ۱۳۲۹) و جلد ۵، بخش ۲ (۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰).

۵- ارحمدی پلانی نخستین گردآورنده جدی دیوان «وحشی» است. ۶- خصوصیات این سبک عبارتند از: ۱- واقعه گوی ۲- خیال پردازی و نازک خیالی ۳- فراوانی تمثیل و ارسال المثل ۴- استعمال لغات محاوره و روزمره ۵- الهام از تجزیه های روزمره ۶- وجود نوعی درد و شعور که برخاسته از آلام روحی شاعران است ۷- محدود بودن دایره وزن.

۷- شعر المعجم (جلد ۵) از: رجوع شود به «مکتب و وقوع در شعر فارسی» - صفحه ۱ (مقدمه) ۸- «مکتب و وقوع در شعر فارسی» - صفحه ۲ (مقدمه) ۹- «مکتب و وقوع در شعر فارسی» - صفحه ۲ (مقدمه) ۱۰- «مکتب و وقوع در شعر فارسی» - صفحه ۲ (مقدمه) ۱۱- «واسوخت»، با حذف نون مصدری، از مصدر «واسوختن» است؛ در این جا معنی متضاد «سوختن» می دهد، چنانچه رفتن و وارفتن و زدن و وارزدن، معنایی متضاد دارند - «مکتب و وقوع در شعر فارسی» - صفحه ۶۸۱ اما در اصل «واسوختن» به معنی اعراض کردن و روی بر تافتن از چیزی و ترک عشق گفتن است. چنانچه از تقی اوحدی داریم:

افسرده مکن ز تاپ رشکم واسوختنم شگون نسدارد

۱۲- رجوع شود به مقدمه دیوان وحشی بافقی. ویراسته حسین نخعی (تهران - امیرکبیر - ۱۳۵۶)

۱۳- نوعی شعر نو و بی وزن و قافیه

۱۴- رجوع شود به «مکتب و وقوع در شعر فارسی» صفحه ۶۸۳

۱۵- یکی از اکابر فرموده: «نظامی از با افتاده یعنی حرف آخر نظامی که از آن بهای نظامی تعمیر کرده حذف شده و در این صورت «نظام» (= ۹۹۱) می ماند» و همین تاریخ در چند قطعه دیگر که

شاعرانی چون میرحیدر معامی و دیگران گفته اند تکرار شده است. پس اینکه بعضی سال مرگش را ۹۶۱ و یا ۹۹۲ نوشته اند، درست نیست - «تذکره میخانه» - (ص ۱۸۲) - «تاریخ ادبیات در ایران» - جلد ۵، بخش ۲ صفحه ۷۶۳.

۱۶- رجوع شود به دیوان وحشی بافقی.

۱۷- ۱۸- ۱۹- رجوع شود به «مکتب و وقوع در شعر فارسی» - شعر المعجم (پروفیسور شبلی نعمانی) جلد ۵، صفحه ۷۰ تا ۷۷.

۲۰- بحر خسرو و شیرین نظامی: هزج مسدس مقصور یا محذوف.

۲۱- اثر مشهور فخرالدین اسعد گرگانی.

۲۲- بحر مخزن الاسرار نظامی: سریع مطوی موقوف.

۲۳- جو سر مستانه وحشی باده نوشید از خم وحدت روان شد روح پاک او به مستی سوی عیوبین

من از پیر مفان تاریخ فوت او طلب کردم

بگفتا هست تاریخش «وفات وحشی مسکین» = (۹۹۱) «مکتب و وقوع در شعر فارسی» - صفحه ۵۲۵.

## منابع و مآخذ:

- ۱- دیوان وحشی بافقی - ویراسته حسین نخعی (تهران - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۵۶)
- ۲- مجمع الفصحا (جلد ۲) - رضاقلی بن محمد هادی هدایت به کوشش: مظاهر مصفا (تهران - امیرکبیر - ۱۳۳۶)
- ۳- آشنکده آذر - لطفعلی بن آقاخان: به تصحیح دکتر سادات ناصری (تهران - امیرکبیر - ۱۳۳۶)
- ۴- با کاروان شله - دکتر زرین کوب (تهران - آریا [محمدعلی علمی] ابن سینا ۱۳۳۷)
- ۵- تذکره نصرآبادی - نصرآبادی اصفهانی (تهران - ۱۳۱۷، ص ۲۷۲)
- ۶- تاریخ ادبیات در ایران جلد ۵ / بخش دوم - دکتر ذبیح الله صفا (تهران - فردوسی - چاپ سوم ۱۳۶۸)
- ۷- گنج سخن (جلد ۳) دکتر ذبیح الله صفا (تهران - ابن سینا - ۱۳۳۹)
- ۸- شعر المعجم (جلد ۵) پروفسور شبلی نعمانی. ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی (تهران. ابن سینا. چاپ دوم. ۱۳۳۷)
- ۹- مکتب وقوع در شعر فارسی احمد گلچین معانی (تهران انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. چاپ اول. زمستان ۱۳۲۸)
- ۱۰- وحشی شاعر کویر احمد ذوالقدر (چاپ گلپهار - یزد - ۱۳۴۲)
- ۱۱- مجموعه مقالات پیرامون وحشی بافقی - از رشید یاسمی (مجله آینده): مجموعه مقالات فارسی از: ایرج افشار
- ۱۲- فرهنگ معین (فهرست اعلام) - دکتر محمد معین
- ۱۳- فرهنگ دهخدا.
- ۱۴- هفت اقلیم - امین احمددرازی. با تصحیح و تعلیق جواد فاضل